



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مناظره مأمون الرشید

با

چهار نفر از علمای سنی در افضالیت

و تقدیم علی (ع) در امر خلافت

مهدی فقیه ایهالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مناظره مامون عباسي با چهل نفر از علمای سني در افضليت امير مؤمنان علي عليه السلام در امر خلافت

نويسنده:

مهدي فقيه ايماني

ناشر چاپي:

مهدي فقيه ايماني

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	مناظره مامون عباسی با چهل نفر از علمای سنی در افضلیت امیرمؤمنان علی علیه السلام در امر خلافت
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۶	ماجرای مناظره و بحث و گفتگوی مأمون با چهل نفر از علمای سنی
۵۵	درباره مرکز

مناظره مامون عباسی با چهل نفر از علمای سنی در افضلیت امیر مؤمنان علی علیه السلام در امر خلافت

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابن عبدربه، احمد بن محمد، ق 328 - 246

عنوان قراردادی: [العقد الفرید. برگزیده]

عنوان و نام پدیدآور: مناظره مامون عباسی با چهل نفر از علمای سنی در افضلیت و تقدم علی (علیه السلام) در امر خلافت/ ناقل ابن عبدربه اندلسی؛ مترجم و محقق مهدی فقیه ایمانی

مشخصات نشر: مهدی فقیه ایمانی، 1386.

مشخصات ظاهری: ص 48

شابک: بها: 450 ریال؛ بها: 450 ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس

عنوان دیگر: العقد الفرید. برگزیده

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق. -- اثبات خلافت

موضوع: شیعه -- احتجاجات

موضوع: مامون، خلیفه عباسی، 218 - 170 ق. -- مناظره ها

شناسه افزوده: فقیه ایمانی، مهدی، مترجم

رده بندی کنگره: 5/BP223/الف 2 م 8 1372

رده بندی دیویی: 297/452

شماره کتابشناسی ملی: م 72-3572

ص: 1

اشاره

مناظره مامون با چهل نفر از علماء سنی در افضلیت امیر مؤمنان علیه السلام

ترجمه و تحقیق مهدی فقیه ایمانی

ص: 2

... فَبَشِّرْ عِبَادِيَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْتُهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ

سوره زمر: 17

پس مژده ده بندگان مرا ، آنان که سخنان را می شنوند ، و از نیکوترین آن پیروی می کنند؛ آنها کسانی باشند که خدا هدایتشان فرموده ، و آنها خردمندانند.

ص: 4

با اینکه مأمون الرشید یکی از خلفای دروغین و غاصب اهل بیت (علیهم السلام) بود؛ و پس از کشتن برادرش امین و برچیدن سفره خلافتش، نقشه آوردن امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام با عده ای از سادات، از مدینه به طوس را طرح و پیاده نمود؛

و با پی بردن به محبوبیت امام در انظار عموم، به انگیزه آنکه حضرتش را از چشم مردم بیندازد؛ او را بر سر زبانها انداخت؛ و آنگاه -- چنانکه سیوطی نوشته است -- در سنه 201 برادرش مؤتمن را از مقام ولایتعهدی خود خلع، و با زور و تهدید، ولایتعهدی خود را بر آن حضرت تحمیل کرد(1). پس در عین حالیکه امام رضا علیه السلام، با آگاهی از مقصود وی، به شرط عدم دخالت در شؤون خلافت، عنوان ولایتعهدی را پذیرفت؛ و حتی با زور و فشار حاضر می شد مثلاً اقدام به اقامه نماز عید کند؛ اما نقشه های از چشم اندازی مأمون درباره امام، یکی پس از دیگری به مراتب بر موقعیت اجتماعی امام و محبوبیتش در نظر دوست و دشمن و موافق و مخالف می افزود؛ تا آنجا که مأمون احساس کرد با

ص: 5

وجود امام هشتم، آنطوری که باید از آرامش خاطر برخوردار نیست؛ و آنچنان که دلخواه اوست و انتظار دارد -- تحت عنوان خلافت پیغمبر -- زمامدار مطلق و بی چون و چرای سرزمین های اسلامی شناخته و تحویل گرفته شود، نمی شود؛ و بالاخره از روی بغض و کینه توزی و سعایت و تحریک فضل بن سهل و حسن بن سهل، نقشه قتل حجت خدا را (که هیچگونه تمایل و فعالیتی در جهت تصدی پست خلافت ظاهری از او بروز نکرد) طرح، و در دربار خود، و به دست خود آن را به اجرا در آورد؛ و حضرتش را در سن پنجاه و پنج سالگی، در ماه صفر سال دویست و سه هجری، با آب انگور زهر آلود مسموم و شهید کرد.

اما به موجب فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که با ایراد حدیث: «إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِأَقْوَامٍ لَا خَلْقَ لَهُمْ»⁽¹⁾ و دیگر احادیث مشابه، تأیید دین مقدس اسلام (از جمله رهبران واقعی و معصومش) را به وسیله افراد و گروه های بی بندوبار و شیطان صفت پیشگوئی فرمود؛ گوشه ای از این پیشگوئی، به وسیله عبدالله مأمون الرشید جامه عمل پوشید، و تحقق یافت.

مامون روزی به فکر افتاد به دفاع و حمایت علمی از مقام امامت امام

ص: 6

1- «معجم صغیر» طبرانی، ص 66، شماره 132؛ «کشف الاستار» هیشمی، 2/286، شماره های 1720 - 1722، باب تأیید اسلام به مردم فاجر؛ «مجمع الزوائد» هیشمی، 5/302، باب تأیید اسلام از ناحیه اشرار.

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، و افضلیت همه جانبه آن حضرت در زمینه خلافت بلا فصل بعد از پیغمبر اقدام کند و حق تقدم آن امام مظلوم را از متصدیان قبل از وی، اثبات و بر ملا سازد.

به همین منظور یحیی بن اکثم بزرگترین عالم درباری را (که هم سمت ریاست قوه قضائیه دستگاه خلافت را به عهده داشت و هم پست رئیس الوزرائی مأمون الرشید را) احضار، و هدف خود را مطرح، و دستور انتخ-اب و احضار چهل نفر از بزرگترین علم-اء و شخصی-ت های علمی -- که دارای صلاحیت علمی و بحث و گفتگو باشند -- را صادر کرد؛ و مجلس مناظره خود را با آن چهل نفر به راه انداخت و با پیروزی هرچه بیشتر و جالب تر وی بر آن چهل نفر، به پایان رسید.

توضیحا شرح این قضیه و جریان مناظره مأمون با چهل نفر از علمای سنی را برای اولین بار دو نفر از شخصیت های معروف و سرشناس اسلامی مفصلاً نوشته اند؛ و از آن پس نیز دیگران هم از آنها نقل کرده اند. اول: ادیب و تاریخ نگار سنی، أحمد بن محمد بن عبدربه، از اهل قرطبه اندلس (اسپانیای کنونی) و در گذشته (328 هـ-) می باشد. نامبرده را کتابی است بنام «عقد الفرید» که مکرراً در مصر و دیگر کشورهای اسلامی مثل ترکیه و لبنان چاپ و منتشر گردیده؛ و اضافه بر اینکه کتاب «عقد الفرید» بطور فراوان، گویای حالت تعصب آمیز مؤلف بر علیه شیعه می باشد، کافی است بدانیم طبق نوشته علامه خیرالدین زرکلی، رجال نویس مشهور سوریه، در کتاب «الأعلام... -- ج 1 ص 207 چاپ پنجم --»، ابن عبدربه دارای ارجوزه تاریخی است

که ضمن مطرح کردن اسامی خلفا، از معاویه به عنوان خلیفه چه-ارم نام برده، و نام علی و مق-ام خلافت حضرتش را فدای تعصب نموده و به دست فراموشی سپرده؛ ولیس اول قاروره کسرت فی الاسلام.

و ما را درین زمینه حرفی نیست جز اینکه بگوئیم خداوند او را با معاویه محشور فرماید که منطقی ترین و جالب ترین بحث خلافت را که در افضلیت و تقدّم همه جانبه علی خلاصه می شود، از زبان مأمون الرشید با ویژگی هائی که داشته است، می نویسد؛ اما نه تنها گرایش به مقام خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نجسته، که در مرتبه چهارم هم بر خلاف عموم اهل تسنن، معاویه را بجای علی مطرح، و اعمال تعصب می کند. و راستی چه بهتر که نام علی در ردیف خلفای آنچنانی ذکر نشده، و حضرتش - با انواع فضائل و مزایا و حق تقدّم همه جانبه ای که دارا بود - در جای خود محفوظ بوده و هست.

اما قضیه مناظره مأمون الرشید با چهل نفر از علمای سنی را در کتاب فوق ایراد نموده، مراجعه شود(1).

دوم: بزرگ ناقل حدیث و حدیث شناس شیعی، مرحوم أبو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، در گذشته (381 هـ-)، و مدفون در شهر ری می باشد.

نامبرده را کتابی است بنام «عیون أخبار الرضا» در شرح حال امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام. به نوشته علامه تهرانی، این کتاب مشتمل بر 139 باب است که 73

ص: 8

1- «عقد الفرید» ج 5 ص 92 - 101، و در چاپ دیگر ج 3 ص 42.

باب آن در سال 1317 هـ - بچاپ رسیده و بعدا هم بطور مکرر در ایران چاپ و انتشار یافته و عدّه ای از علمای اعلام -- از جمله علامه محقق عالیقدر ملاّ محمد تقی نجفی صاحب حاشیه بر معالم -- هر یک آن را ترجمه نموده ، و محدّث جزائری هم شرحی بر آن نوشته است(1).

و اما داستان بحث مأمون الرشید با چهل نفر از علمای سنّی را در کتاب نامبرده بطور مفصّل ذکر نموده(2).

همچنانکه مرحوم علامه مجلسی آن داستان را عینا به نقل از «عیون أخبار الرضا» آورده است(3).

و سیّد بن طاووس بخشی از آن را از ابن عبدربه نقل نموده(4).

و علامه محقق امینی هم بخش هائی از آن را به نقل از «عقد الفرید» ذکر کرده است(5).

و مرحوم قاضی نورالله شوشتری هم در آغاز شرح حال مأمون الرشید بدان اشاره نموده(6).

توضیحا نظر به اندکی اختلاف که در متن های مناظره در دو کتاب فوق الذکر بنظر می رسد(7) ، و بطور خلاصه از یکسو متن مندرج در «عیون

ص: 9

1- «الذریعه» ج4 ص120 - 121 و ج 15 ص 375 .

2- «عیون أخبار الرضا» ج2 ص 185 - 200 .

3- «بحار الأنوار» ج49 ص 189 - 208 .

4- «طرائف» ص 30 .

5- «الغدیر» 1/210 - 212 و 3/107 - 108 و 3/236 - 237 .

6- «مجالس المؤمنین» ج2 ص270 .

7- از جمله موارد اختلاف این است که در متن شیخ صدوق ، غیر از إسحاق ، دیگر حاضرین در مجلس هم با مأمون به گفتگو و سؤال و جواب پرداختند؛ اما در متن ابن عبدربه تنها نام إسحاق مطرح شده که عهده دار رد ایرادهای مربوطه ، و طرف خطاب مأمون قلمداد گردیده .

أخبار الرضا» نسبت به متن مندرج در «عقد الفرید» قدری طولانی تر و دارای محتوایی بیشتر و گویاتر بود.

و از سوی دیگر هدف اصلی از ترجمه و نشر فارسی این مناظره برای نخستین بار ارائه گوشه ای از واقعیات اسلامی و حقایق تاریخی بیانگر مقام خلافت بلافصل امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، به برادران اهل تسنن فارسی زبان.

و در مرحله سوم، ابن عبدربه همچنانکه اشاره شد، خود سنتی مذهب و طبعا آثار بجا مانده تاریخی و نقلیانش در نظر آن فرقه از اعتبار بیشتر و از سندیت محکم تری برخوردار است.

ما متن مندرج در کتاب او «عقد الفرید» را انتخاب و به ترجمه ساده و بدون شاخ و برگ آن پرداختیم، تا شاید افراد فرقه نامبرده، بویژه طبقه جوان و تحصیل کرده آن که کمتر دچار آلودگی های ذهنی و به دور از تعصبات قومی و نژادی اند، با دقت و طیب خاطر آن را بخوانند؛ و از آن پس تکلیف بین خود و خدا را -- در جهت گرایش های عقیدتی -- بهتر تشخیص دهند؛ و دست آخر به قول

شاعر:

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

و السلام علی من اتبع الهدی

م - فقیه ایمانی

ص: 10

ماجرای مناظره و بحث و گفتگوی مأمون با چهل نفر از علمای سنی

ماجرای مناظره و بحث و گفتگوی مأمون (1) با چهل نفر از علمای سنی

همانطوریکه در مقدمه خاطر نشان شد، ابن عبدربه اندلسی به نقل از إسحاق بن اسماعیل بن حماد بن زید -- که از شخصیت های علمی و سرشناس دوران خلافت مأمون الرشید بود -- آورده است که: روزی یحیی بن اکثم به دنبال من و عدّه ای از اصحابم فرستاد؛ و چون حاضر شدیم گفت: امیرالمؤمنین مأمون الرشید از من خواسته و دستور داده است فردا صبح به هنگام طلوع فجر، چهل نفر از فقهاء و برازنده ترین علماء و دانشمندان را -- که همه در فن مناظره و بحث های مذهبی، و آگاهی از احادیث و تفاسیر، مقدّم و سرآمد بر دیگران باشند، و بطور خلاصه بفهمند چه بدانها گفته می شود و به خوبی پاسخگوی سؤالاها باشند -- انتخاب، و همه در دربارش حاضر شویم.

ص: 11

1- مأمون الرشید فرزند هارون الرشید از کنیزی از کنیزان دربار، متولد ربیع الاول 170 هـ- و بیعت شده صفر 198 و در گذشته رجب 218، و بطور خلاصه مدت خلافتش بیست سال و س-ه ماه و سیزده روز، و عمرش حدود 48 سال و چهار ماه بود؛ و مدفنش در طرسوس شام است. [«عقدالفريد» 5/119]

اکنون هرکس را شایسته تر برای انجام خواسته خلیفه می دانید معرفی کنید تا از وی دعوت ، و احضارش کنم. إسحاق گوید: عدّه ای را ما معرفی کردیم؛ تعدادی را هم خود نام برد؛ پس اسامی چهل نفر واجد شرایط را یادداشت کرد و بدانها پیغام فرستاد فردا صبح همه همزمان با طلوع فجر در خانه اش حاضر شوند. آنگاه در موعد مقرر ، همه در خانه یحیی حاضر گردیده ، و در حالیکه او لباس پوشیده و منتظر ما بود ، به اتفاق سوار بر مرکب شده ، به دربار رفتیم؛ و همینکه خادم جلوی در ما را دید رو به یحیی بن اکثم نمود و گفت: خلیفه در انتظار شماها می باشد؛ و ما را به داخل راه داد و راهنمایی کرد.

درینموقع دستور داده شد نماز صبح بخوانیم ، و هنوز نماز به پایان نرسیده خادم از داخل حرم بیرون آمد و گفت: داخل شوید. پس داخل حرمسرا شدیم؛ امیرالمؤمنین (مأمون الرشید) را دیدیم که با لباس و عمامه و پوستین بر مسند خود نشسته ، و همینکه بر وی سلام کردیم جواب داد و ما را امر به نشستن نمود؛ و آنگاه که همه نشستیم او از جای خود برخاست و عمامه و پوستین را کنار نهاد و با روی سخن به ما گفت: من چنین کردم که شما هم آزاد باشید و بدون عمامه و عبا راحت بنشینید.

سپس گفت: کسانی را که من از بین شما می شناسم که می شناسم ، و آنهایی را هم که نمی شناسم ازین پس خواهم شناخت. و پاهای خود را دراز کرد و گفت: شماها هم قلنسوه (کلاه معمول آنروز) و پوستین را کنار نهد.

درین موقع یحیی بن اکثم گفت: آنچه را امیرالمؤمنین دستور می دهد بدان عمل نمائید. پس ما از برخورد این چنینی خلیفه تعجب کردیم ، و بالا-خره همه تشریفات لباس و عمامه را کنار گذاردیم؛ و چون در جای خود قرار گرفتیم مأمون گفت: من به خاطر مناظره و بحث و گفتگو از پی شما فرستادم و شما را احضار کردم؛ پس کسیکه نیاز به دستشوئی دارد قضاء حاجت کند ، تا با آرامش خاطر بتواند به ردّ و ایراد و گفتگو بنشیند.

آنگاه به یحیی بن اکثم گفت: سخن بگو ، حاضران مجلس هم سخن بگویند. و بالاخره بعد از مدّتی که حاضرین به سؤال و جواب و ردّ و ایراد پرداختند و مأمون هم خود بعضی را ردّ می کرد و بعضی را قبول ، گفت: من شما را برای اینگونه بگومگوها احضار نکردم؛ بلکه مقصود من از احضار شما و تشکیل این مجلس ، آن بود که خوش داشتم به شما خاطر نشان کنم: امیرالمؤمنین (یعنی خود مأمون) دوست دارد پیرامون عقائد مذهبی خود و دینی که از رهگذر آن خدا را می پرستد به گفتگو و مناظره پردازد.

إسحاق گوید: ما هم در جواب گفتیم آنچه را امیرالمؤمنین بدان مایل است انجام دهد؛ خداوند به او توفیق مرحمت کند.

پس مأمون آغاز سخن کرد و گفت: امیرالمؤمنین در راستای امور دینی برین عقیده است که بعد از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ، علی بن ابی طالب بهترین خلق خدا (بهترین خلفاء) و شایسته ترین مردم در امر خلافت می باشد.

إسحاق: ای امیرالمؤمنین ، در بین ما کسانی باشند که بدانچه

امیرالمؤمنین ادعا می کند بی خبر و ناآگاهند؛ در حالیکه جنابش ما را دعوت نموده تا درینباره به گفتگو و بحث و بررسی پردازیم.

مأمون: ای إسحاق، اختیار با تو است که من سؤال کنم و تو و دیگران آزادانه و بی پروا پاسخ گوئید، یا تو و حاضران در مجلس سؤال کنید تا من جواب دهم.

إسحاق گوید: من فرصت را مغتنم شمرده، گفتم: ای امیرالمؤمنین، من از تو سؤال می کنم تا تو خود جواب دهی. مأمون: بسم الله، سؤال کن.

إسحاق: چه دلیلی بر افضلیت علی بر مردم، و حق تقدم او در تصدی امر خلافت بعد از رسول خدا، بنظر امیرالمؤمنین رسیده؟

مأمون: ای إسحاق، به من بگو مایه برتری و افضلیت چیست تا گفته شود فلانی افضل از فلان است؟

إسحاق: اعمال صالحه و کارهای نیک.

مأمون: راست گفتمی، اکنون بگو چه کسی در عهد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) با انجام کارهای نیک، بر دیگران برتری و تقدم پیدا کرد؟

و آیا کسی را که در عهد پیغمبر مفضول و در درجه پائین تر از شخص افضل بود سراغ داری که بعد از پیغمبر، با انجام کار نیکی از مقام افضلیت برخوردار شده باشد و به افضل عهد پیغمبر ملحق گردد؟! إسحاق گوید: من سر به زیر انداخته، به فکر فرو رفتم که چه پاسخ گویم: نه یا آری.

مأمون: ای إسحاق، در پاسخ سؤال، از امکان ملحق شدن مفضول عهد پیغمبر به افضل عهد آن حضرت و برابری آن دو «آری» مگو؛ و

گر نه من ترا -- که درین عصر و زمان هستی -- جهادگرتتر ، حج بجا آورتر ، روزه گیرتر ، نماز خوان تر ، صدقه دهنده تر و بطور خلاصه افضل تر افضل عصر پیغمبر قلمداد خواهم کرد؛ در حالیکه افضلیت این چنینی قلمداد نمودن ، امری است غلط و دروغ.

إسحاق: بلی ای امیرالمؤمنین ، هیچگاه مفضول عهد پیغمبر به درجه افضل عهد آن حضرت نائل و ملحق نخواهد شد.

یعنی کسی که در عهد پیغمبر(صلی الله علیه و آله) در پرتو اعمال صالحه به مقام افضلیت رسیده گوی سبقت و حق تقدم بر همه افراد را ربوده است؛ و از آن پس کسی نمی تواند با او برابر ، یا بر وی مقدم شود.

مأمون: ای إسحاق ، اکنون که چنین است بنگر به آنچه روایت کرده اند -- اصحابت و کسانیکه از آنها دین آموزی نموده ای و آنها را رهبر و پیشرو خود دانسته ای -- از فضائل علی بن ابی طالب.

سپس مقایسه کن آنها را با آنچه از فضائل ابوبکر به نظرت رسیده؛ پس اگر دیدی فضائل ابوبکر همانند فضائل علی است بگو ابوبکر افضل از علی است.

نه بخدا قسم بیا همه آنچه را که درباره ابوبکر و عمر شنیده ای با فضائل علی مقایسه کن؛ پس اگر فضائل آن دو را به اندازه فضائل علی دریافتی آنوقت بگو ابوبکر و عمر مقدم بر علی ، و افضل از او هستند. نه بخدا قسم همه آنچه را که به عنوان فضائل ابوبکر و عمر و عثمان به نظرت رسیده با فضائل علی برابری نما؛ پس اگر آنها با فضائل علی برابر شد هر سه را افضل از علی بدان .

1- «عَشْرَه مَبَشَّرَه» عبارت از ده نفر از صحابه پیغمبر بودند که اهل تسنن مدعی هستند پیامبر اکرم ضمن روایتی آنها را بشارت به بهشت داد. توضیحا حدیث «عَشْرَه مَبَشَّرَه» با دو سند تنها در مصادر حدیثی اهل تسنن وارد شده بدین شرح:

رسول خدا به بهشتی بودنشان گواهی داده -- با فضائل علی موازنه و مقایسه کن؛ پس اگر آنها را همشکل و همانند فضائل علی دانستی بگو آنها (عشره مبشره به غیر از علی) افضل از علی هستند.

سپس گفت: ای إسحاق، روزیکه خداوند، پیغمبر خود را به مقام نبوت برانگیخت، چه عملی افضل و برتر از دیگر اعمال بود؟

إسحاق: إخلاص در شهادت به یکتائی خداوند.

مأمون: آیا پیشقدمی در اسلام آوری که شامل شهادت به یکتائی خدا هم می شود افضل اعمال نبود؟

إسحاق: چرا.

مأمون: این موضوع را در کتاب الهی بخوان که خداوند با ایراد: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (1) پیشی گیرندگان را مقربان درگاهش معرفی و اعلام فرموده؛ و شکی نیست که مقصود از آیه، مسابقه و پیشقدمی در اسلام آوری بوده و هست.

ص: 17

هم اکنون بگو چه کسی را سراغ داری که در گرایش به اسلام بر علی سبقت و پیشی گرفته باشد؟

إسحاق: ای امیرالمؤمنین، علی در حالی اسلام آورد که کودکی بیش نبود و هنوز به سنّ بلوغ نرسیده بود تا اسلام آوری او سند فضیلت و مایه افضلیت باشد.

اما ابوبکر در حالی اسلام آورد که به حدّ تکامل و سالمندی رسیده بود؛ و این اسلام این چنانی می تواند سند فضیلت و مایه برتری قلمداد گردد.

مأمون: نخست به من خبر ده کدام یک از آن دو نفر (علی و ابوبکر) پیشقدم در اسلام بودند؛ تا بعداً پردازیم به مراحل جوانسالی و بزرگسالی.

إسحاق: علی قبل از ابوبکر اسلام اختیار کرد.

مأمون: اکنون بگو هنگامی که علی اسلام آورد، اسلامش از روی دعوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود یا از روی وحی الهی؟ إسحاق: . . . [باز سر به فکر فرو برد؛ و چون از پاسخ در مانده شد، سکوت اختیار کرد.]

مأمون: ای إسحاق، مطلب ساده است. مگو از روی وحی الهی اسلام آورد که وحی تنها بر پیغمبر نازل می شد؛ و ادّعی اسلام آوری از روی وحی، موجب تقدّم علی بر پیغمبر خواهد شد. مگر نه این بود که پیغمبر پی به اسلام نبرد مگر وقتی که جبرئیل از طرف خدا بر او نازل، و اسلام را به حضرتش ابلاغ کرد؟!

پس بگو اسلام علی از ناحیه دعوت رسول خدا بود.

إسحاق: بلی ، مطلب از قراریست که می گوئی و علی بر مبنای دعوت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) گرایش به اسلام پیدا کرد. مأمون: ای إسحاق ، دعوت پیغمبر علی را به اسلام آوری ، از جانب خدا و به دستور او بود یا از روی تحمیل و تکلف از ناحیه خودش؟ إسحاق: . . [برای چندمین بار از پاسخ فرو ماند و سر به زیر انداخت.] مأمون: ای إسحاق ، دعوت پیامبر از علی-ی را ناشی از تکلف و از روی تحمیل قلمداد مکن؛ چ-را که طبق آیه: «قُلْ مَا أَسْءَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» (1) خداوند به پیغمبرش امر فرماید که بگو: من از شما بندگان پاداش نمی خواهم و آنچه را نتوانید انجام دهید من به شما تکلیف نمی کنم و شما را به زحمت نمی اندازم. إسحاق: بلی ای امیرالمؤمنین ، همانا که پیامبر به امر الهی ، علی را دعوت به اسلام نمود ، نه از روی تحمیل و تکلف.

مأمون: اکنون بگو آیا خداوند این چنین باشد که پیامبران خود را مکلف و وادار به دعوت کسی کند که فاقد صلاحیت و آمادگی باشد و جایز نباشد بر او حکم صادر نماید؟

إسحاق: من به خدا پناه می برم که چنین حرفی بزنم.

مأمون: آیا بر اساس گفته خودت (که اسلام آوری علی در سنّ کودکی بود) دعوت علی به اسلام در حالی بود که جایز نبود دعوت به اسلام شود و پیامبر(صلی الله علیه و آله) کودکی را به چیزی که بر وی قابل تحمّل نبود دعوت و وادار نمود؟!

ص: 19

آری ای إسحاق ، ادّعی اسلام آوری علی در سن کودکی نمایشگر این موضوع باشد که در ساعتی کودکان را دعوت به اسلام نمایند ، و کودکان اسلام آورده در ساعت بعد به ارتداد و خروج از اسلام تن در دهند بدون آنکه ارتداد آنها محکوم به مجازات و تعقیب گردد؛ و حتّی به حکم پیامبر درباره آنها ترتیب اثر داده نشود و حکم او به اجرا در نیاید؟!

راستی به نظر تو جایز است چنین عملی را به خدا (به رسول خدا) نسبت داد؟(1)

ص: 20

1- علامه محقق امینی ، تعداد 23 روایت از امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ، و دو روایت از امام حسن مجتبی (علیه السلام) آورده که هر یک با ذکر یک یا چند سند از کتب اهل تسنّن ، شاهد و بیانگر کلمات احتجاج آمیز آن دو بزرگوار است -- بر فراز منبر و در شورای خلافت و در دیگر مجتمعات اسلامی و برخوردهای با امثال معاویه -- در تقدّم و اولیّت امام امیرمؤمنان (علیه السلام) در اسلام آوری و ایمان به پیغمبر ، و هفت سال قبل از همه مسلمانان نماز خواندن با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) . همچنانکه با ایراد 66 متن روایتی از مصادر سنّی ، اعتراف صریح 52 نفر از صحابه در جه اول (از جمله عمر بن الخطاب) و تابعین به اسلام آوری علی قبل از همه را ثابت فرموده . [«الغدیر» ج 3 ، ص 221 - 235] نیز آیت اله مرعشی بیش از یکصد حدیث از مصادر مختلف و معتبر حدیثی ، تاریخی ، رجالی ، و تفسیری اهل تسنّن با ذکر سند و آدرس -- به عنوان «اول أصحابی اسلاما» ، «اول من آمن بی» ، «اول من أسلم من الناس» ، «اول من صدقنی» ، «اول من صلّی» ، «اول من وحّد اللّه» ، «اول الناس ایمانا» ، «اولکم اسلاما» ، «اولکم ایمانا» -- نقل فرموده که یک یک آنها دلیل و شاهد بر تقدّم بی چون و چرا و قابل قبول اسلام آوری علی است در پیشگاه خدا و رسول. و بدین ترتیب دیگر محلی برای طرح اسلام آوری علی در سنّ کودکی ، و دست و پا نمودن پیشقدمی ابوبکر در اسلام آوری باقی نمانده و نخواهد ماند. و جهت آگاهی بر متن این احادیث ، مراجعه شود به «فهرست ملحقات احقاق الحق» ص 72 - 75 .

إسحاق: من به خدا پناه می برم از ارائه چنین نظریه ای.

مأمون: ای إسحاق، من این موضوع را برای تو خاطر نشان می کنم که پندارم قصدت از مطرح کردن کم سنّی و بچه سالی علی، انکار فضیلتی باشد که رسول خدا، علی را از طریق آن بر مردم برتری داد و اسلام آوری علی را در برابر دیگران به نمایش گذارد تا مقام و موقعیت علی را مورد شناخت و گوشزد دیگران قرار دهد.

و ناگفته پیداست که اگر خداوند، پیامبرش را امر به دعوت اطفال و کودکان بطور عموم کرده بود، پیامبر هم -- همانند دعوت علی -- دیگر کودکان را نیز دعوت به اسلام می نمود.

إسحاق: بلی چنین است.

مأمون: اکنون بگو خبری به نظرت رسیده که پیغمبر کودکی از خویشاوندان و نزدیکان خود را دعوت به اسلام کرده باشد تا آنکه نگوئی علی پسر عموی او بود؟

إسحاق: نمی دانم و اطلاع ندارم که حضرتش چنین کاری را انجام داده باشد.

مأمون: ای إسحاق، آیا آنچه را که تو ندانسته ای و از آن بی اطلاعی از

تو سؤال و بازخواست می کنند؟

إسحاق: خیر.

مأمون: پس آنچه را که خداوند از ما و تو نخواست به حال خود واگذار و دیگر از آن دم مزن.

سپس گفت: بعد از پیشقدمی در اسلام، چه کاری از دیگر کارها افضل است؟

إسحاق: جهاد در راه خدا.

مأمون: راست گفתי، اکنون بگو چه کسی از صحابه را سراغ داری که همانند علی در راه خدا جهاد و فداکاری از خود نشان داده باشد؟

إسحاق: در چه وقتی از اوقات؟

مأمون: فرق نمی کند در هر وقت و زمانی که باشد، باشد.

إسحاق: چطور است که در داستان جنگ بدر کسی را معرفی کنم؟

مأمون: اتفاقاً جز مورد بدر دیگری را در نظر ندارم که آن را مطرح کنی و کسی را معرفی نمایی. اکنون بگو چه کسی نقشی را که علی در جنگ بدر داشت همانندش را به اجرا در آورد؟

به من بگو آمار کشته های مشرکین در جنگ بدر از چه قرار بود؟

إسحاق: شصت و چند نفر مرد از مشرکین بودند که به قتل رسیدند.

مأمون: چه تعدادی از آنها تنها بدست علی کشته شدند؟

إسحاق: نمیدانم.

مأمون: بیست و سه نفر یا بیست و دو نفر بدست علی کشته شدند؛ و چهل نفر به دست دیگر افراد صحابه و مسلمانان حاضر در بدر. و این کافی است که بگوئیم نقش علی در جنگ بدر از همه مهم تر، و او بود

که گوی سبقت را از همه ربود.

إسحاق: ای امیرالمؤمنین ، ابوبکر هم نقشی داشت و آن این بود که در جایگاه پیغمبر همراه آن حضرت بود.

مأمون: خوب بگو بدانم در جایگاه پیغمبر چه نقشی داشت؟

إسحاق: تدبیر و راهنمایی در کرّ و فرّهای جنگ می نمود.

مأمون: وای بر تو! ابوبکر بدون مشارکت پیغمبر تدبیر و اعمال نظر می کرد ، یا با مشارکت پیغمبر ، یا از روی احتیاج پیغمبر به نظرخواهی از وی؟ بگو کدام یک از این سه فرض را بیشتر دوست داری تا بدان جواب دهی؟

إسحاق: پناه بخدا می برم از اینکه بگویم: ابوبکر بدون مشارکت پیغمبر ارائه نقشه و نظر می داد؛ یا اینکه در حد مشارکت با پیغمبر بود یا پیغمبر محتاج و نیازمند به نظر خواهی از ابوبکر بود!

مأمون: پس در چنین صورتی چه فضیلت و برتری در رابطه باحضور ابوبکر در جایگاه پیغمبر می توان برای وی ادعا نمود؟

آیا کسی که در جلوی روی پیغمبر شمشیر می زد و دشمنانش را از پای در می آورد ، افضل از کسی که در جای خود نشسته بود و تکان نمی خورد نبود؟

إسحاق: ای امیرالمؤمنین ، افراد لشکر همه جهادگر بودند (ابوبکر هم یکی از جهادگران بود).

مأمون: راست گفתי همه جهادگر بودند. لکن می پرسم کسیکه با شمشیر از جان پیغمبر و از جان کسیکه در جای خود نشسته حمایت و دفاع می کرد از آنکه در جای خود نشسته و نقشی نداشت افضل و

برتر نبود؟!

مگر در کتاب الهی (قرآن مجید) نخوانده ای که می فرماید:

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (1)

«افراد با ایمانی که بدون بیماری و ناراحتی از جهاد باز نشستند ، با جهادگرانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند یکسان نیستند ، خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند بر قاعدان برتری بخشیده ، و هم او به هر یک از این دو دسته (به نسبت اعمال نیکشان) وعده پاداش نیک داده و مجاهدان را بر قاعدان برتری و پاداش عظیمی بخشیده است.»

إسحاق: بلی خوانده ام ، ولی میگویم ابوبکر و عمر هم از مجاهدان بودند.

مأمون: آیا برای ابوبکر و عمر نسبت به کسانی که در صحنه جنگ حضور نداشتند فضیلتی در کار نبود؟

إسحاق: چرا.

مأمون: به همین دلیل کسی که در صحنه جنگ بدر با شمشیر زدن بذل جان و فداکاری نموده افضل و مقدم بر ابوبکر و عمر باشد که نقشی از خود نشان ندادند.

ص: 24

إسحاق: [در اینجا چاره ای نداشت جز آنکه گفت [بلی مطلب چنین است، و علی افضل از ابوبکر و عمر باشد.

مأمون: این از دیدگاه احادیث و آثار، حالا بگو آیا قرآن می خوانی (یعنی با قرآن و شأن نزول آیاتش آشنائی و سروکار داری)؟

إسحاق: بلی.

مأمون: پس دنباله آیه: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْءًا مَّذْكُورًا» (1) را بخوان.

إسحاق -- همانطور که مأمون دستور داد -- دنباله آیه را خواند؛ تا رسید به فراز:

«إِنَّ الْأَعْبَارَ يَسْرُبُونَ مِّنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا»

تا آنجا که فرماید:

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»

یعنی: «بذل و بخشش طعام می کنند بر اساس حب الهی - فقیر، یتیم و اسیر را».

مأمون: همین مقدار بس است. اکنون بگو این آیات درباره چه کسی نازل شده است؟

إسحاق: در باره علی (و عائله او).

مأمون: آیا بدین موضوع توجه داشته ای که علی به هنگام اطعام مسکین و یتیم و اسیر گفت: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ» «جز این نباشد که بخاطر خدا شمارا اطعام می کنم».

ص: 25

إسحاق: بلی.

مأمون: آیا شنیده ای که خداوند همانند آنچه علی را بدان توصیف فرموده ، کسی را توصیف کرده باشد؟

إسحاق: خیر.

مأمون: راست گفتی؛ خداوند کسی را همانند علی توصیف نفرموده ، زیرا خداوند است که از راه و رسم علی آگاه بوده.

ای إسحاق آیا شهادت نمیدهی که طبق حدیث «عشره مبشره» (که قبلاً بدان اشاره شد) ده نفر اهل بهشت اند؟ إسحاق: چرا ای امیرالمؤمنین ، شهادت می دهم.

مأمون: اگر کسی در صحت و درستی حدیث «عشره مبشره» شک و تردید نماید و بگوید: بخدا سوگند نمیدانم این حدیث راست است یا دروغ ، و آیا پیغمبر آن را ایراد فرموده یانه ، بنظر تو کافر خواهد شد؟ إسحاق: نه ، هیچگاه با شک درین حدیث کسی کافر نمی شود؛ چه خبر واحد و غیر مسلم است؛ و پناه بخدا می برم که چنین کسی را کافر بدانم.

مأمون: اگر کسی در سوره «هل أتى» شک کند و بگوید: نمیدانم این سوره از قرآن است یا نه ، کافر خواهد شد؟ إسحاق: بلی ، البته کافر خواهد شد.

مأمون: بنابراین فرق است بین خبر واحدی که سند فضیلت عشره مبشره است و تنها یک نفر آنرا روایت کرده(1) ، و بین آیه ای که سند

ص: 26

1- رجوع شود به پاورقی ص 19 .

فضیلت علی می باشد و انکارش کفر آور است .

اکنون چگونه می توان فضیلتی را که با روایت شبهه ناک و قابل تخطئه مطرح گردیده بر فضیلتی که از آیات محکمه قرآن بدست آمده و تخطئه آن مایه کفر است ترجیح داد یا مقایسه کرد؟!

ای إسحاق آیا با نقل حدیث آشنا هستی؟

إسحاق: بلی.

مأمون: آیا از «حدیث طیر مشوی» (1) خبر داری؟

ص: 27

1- حدیث طیر بدین شرح است: که زن مسلمانی ، مرغ سرخ شده ای برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هدیه آورد ، پیامبر را خوش نیامد که آن غذای لذیذ را تنها و بدون هم غذا شدن با پسر عم خود علی تناول نماید (با اینکه معمولاً در حجره ای که بود یکی از زوجات حضرت حضور داشت)؛ پس دست به دعا بلند کرد و فرمود: «اللهم انتنی بأحبّ خلقک یاأکل معی هذا الطّعام» (خدایا محبوب ترین خلق خود را بفرست نزد من تا با من از این غذا بخورد) و این دعادر حق حضرت علی (علیه السلام) مستجاب گردید و با پیامبر هم غذا شدند . توضیحا جلد چهارم از دوره کتاب شریف «عبقات الانوار» علامه محقق مرحوم آیه اله میرحامد حسین لکهنوی متوفی (1306) ، ویژه بحث و بررسی اسناد این حدث و دلالت آن بر مقام خلافت بلافصل امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تنظیم و چاپ ، و شامل هشتاد و شش سند و مدرک از کتب معتبراهل تسنن برای حدیث طیر است؛ و اینجانب به 45 مصدر و سند دیگر برخورد نمودم که در مقدمه چاپ دوم کتاب «عبقات» نشریه موسسه الامام المهدی قم ، در سال 1405 آنرا درج نمودم؛ نیز تعدادی کتاب و رساله اختصاصی درباره این حدیث از علمای سنی و شیعه ، بنظر رسیده و معرفی کرده ایم .

مأمون: پس آن را برای من شرح ده.

إسحاق: [سراسر حدیث طیر را از آغاز تا انجام برای مأمون شرح داد.]

مأمون: ای إسحاق اگر من در حالی با تو سخن می‌گفتم که ترا مبرای از معانده و دشمنی با حق می‌پنداشتم؛ اکنون حالت عناد و دشمنیت با حق بر من ظاهر گردید. و اضافه کرد: آیا این حدیث را صحیح میدانم یا نه؟ إسحاق: بلی کسی آنرا روایت کرده است که نمیتوان او را رد نمود. مأمون: لازمه اینکه کسی یقین به صحت این حدیث داشته باشد، سپس پندارد کسی افضل از علی باشد یکی از سه چیز است که باید بدان اعتراف کند و آن سه چیز بدین قرار است:

1 -- دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) (که: خداوند محبوبترین خلق خویش را بفرست تا با من هم غذا شود) مردود و غیر مستجاب گردید؛ و آمدن علی و هم غذا شدنش با پیامبر ربطی به دعای آنحضرت نداشت.

2 -- خداوند شخص افضل و بهترین خلقش را می‌شناخت؛ ولی مفضول و صاحب درجه نازل، در نزد او محبوب تر بود که دعای پیامبر در حق علی مستجاب و علی را فرستاد.

3 -- خداوند افضل و محبوبتر را شناخت تا او را بفرستد و علی را از روی ناشناسی و بی تفاوتی فرستاد.

اکنون ای إسحاق بگو کدام یک از این سه وجه را بیشتر دوست داری و با آن موافقی که اعتراف کنی

إسحاق: . . .]إسحاق بخاطر آنکه قبولی هر یک ، خطا و بر خلاف ضوابط اسلامی است در فکر فرورفته و از پاسخ در مانده شد. [

مأمون: ای إسحاق هیچیک از سه فرض را مطرح مکن که هر سه باطل است و در سورت اعتراف به هر یک از سه فرض ، ترا وادار به توبه از باطل گوئی میکنم؛ و اگر غیر از این سه توجیه برای حدیث ، توجیه دیگری بنظرت میرسد بگو.

إسحاق: در این باره چیزی نمیدانم؛ ولی مطلبی بنظرم رسیده که بیانگر فضیلتی برای ابوبکر است.

مأمون: بسیار خوب ، لکن بحث و گفتگو بر سر افضلیت و احقیت بود نه بر سر فضیلت. اکنون بگو بدانم چه فضیلتی برای ابوبکر در این ساعت بنظرت رسیده؟

إسحاق: فرموده خدای عزوجل که با ایراد آیه: «ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هَمَّا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» (1) همراهی و مصاحبت ابوبکر را با پیامبر بیان کرده و تعبیر از ابوبکر به «صاحب» خود فضیلتی باشد برای ابوبکر.

مأمون: ای إسحاق ، من روگردانی ترا از راه و رسم لجاجت و تعصب آمیزت بر تو تحمیل نمیکنم؛ ولی دانسته باش که کلمه «صاحب» فضیلتی نیست؛ زیرا چه بسا دو نفر درعین مصاحبت و همراهی با یکدیگر مخالف و مغایر باشند. مگر نه این است خداوند در قران ، داستان دو نفر مصاحب را که یکی

ص: 29

کافری توانگر و دیگری مؤمنی فقیر بود نقل فرموده؛ و بعد از آنکه افتخارات و خودستاییهای کافر را بیان نموده، نصیحت رفیق مؤمنش را به او بدین گونه ایراد کرده:

«قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحْيِي-أَوْرَهُ أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّبَكَ-رَجُلًا-ل-كِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (1)

«صاحب و همراه مؤمنش در حالیکه با او به گفتگو پرداخته بود گفت؛ آیا به خدائی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید و بعد از آن تو را مرد کاملی قرار داد کافر شدی؟ ولی من کسی هستم که «الله» پروردگار من است و هیچ کس را شریک پروردگارم قرار ندهم.»

پس ممکن است کافری صاحب و رفیق مؤمنی باشد و بدین ترتیب صرف مصاحبت ابوبکر با پیامبر مایه فضیلتی برای ابوبکر نخواهد بود.

إسحاق: صحیح است ولی اگر صاحب و رفیق مؤمن مورد بحث در آیه کافر بود صاحب و همراه پیامبر -- یعنی ابوبکر -- مؤمن بود.

مأمون: در صورتی که خدا از کسی که راضی است سخن از مصاحب کافرش گوید؛ جایز است از مصاحب پیامبرش که مؤمن است هم سخن بگوید؛ ولی این سخن گفتن و تعبیر از ابوبکر به صاحب پیامبر، نه تنها دلیل افضلیت او نسبت به مؤمنین نمی شود، بلکه هیچ گونه فضیلتی را برای او در بر ندارد.

إسحاق: ای امیر مؤمنان، آیه غار را شأن والائی باشد و بیانگر این است

ص: 30

که ابوبکر محزون و غمزده بود و پیامبر به او فرمود: که محزون مباش که خداوند با ماست.

مأمون: ای إسحاق، چنان باشد که نمی خواهی زیر بار حرف حق بروی، مگر آنکه تو را در تنگنای سخن قرار دهم؛ به من بگو حزن و غم ابوبکر مورد رضای الهی بود یا از ترس جانش، و مورد خشم خدا بود؟

إسحاق: البته حزن ابوبکر به خاطر پیامبر بود که مبادا خطری به حضرتش رسد.

مأمون: این جواب سؤال من نباشد، بلکه جواب من آن باشد که بگوئی حزن ابوبکر مرضی خدا و خوشنودیش بود یا منفور و مورد غضبش؟

إسحاق: البته مرضی نظر خدا و مایه خوشنودی او بود.

مأمون: پس مطلب چنین باشد که خداوند پیامبرش را فرستاده است تا آنچه مایه خوشنودی و طاعت اوست نهی و جلوگیری کند که به ابوبکر فرمود محزون مباش.

إسحاق: اعوذبالله که من چنین چیزی بگویم.

مأمون: مگر تو هم اکنون نگفتی حزن ابوبکر مایه خوشنودی خداست؟

إسحاق: بلی.

مأمون: مگر نه این است که قرآن شهادت میدهد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ابوبکر فرمود: محزون مباش، و حزنش را مورد نهی قرار داده؛ در حالیکه این دو خوشنودی خدا و نهی پیامبر با هم جمع نمی شود؟

چه اگر حزن ابوبکر مایه خوشنودی خدا بود هیچگاه پیامبر از آن نهی نمی‌کرد و چون نهی فرمود معلوم می‌شود مایه خوشنودی خدا نبوده. **إسحاق:** اعوذ بالله که من چنین سخنی بگویم که لازمه اش جمع نشدن آندو باشد. (و بدین ترتیب حرفش را «که حزن ابوبکر مایه خوشنودی خداست» پس گرفت).

مأمون: ای **إسحاق** دانسته باش که روش مذهبی من با تو (بخاطر اعوذ بالله گفتن و پناه به خدا بردنت) رفیق و مداراست، تا شاید خداوند تو را به حق گرایش دهد و از باطل روگردان کند.

حال بگو مقصود خدا از جمله: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينًا بِرَسُولِهِ» (1) وارد نمودن سکینه و آرامش بر چه کسی است، بر پیامبر یا بر ابوبکر؟ **إسحاق:** مراد پیامبر است که خدا آرامش بر او نازل فرمود.

مأمون: راست گفتی.

سپس گفت: از فرموده خدا در آیه: «... وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْرَجَ بِتَكْوِينِ كَلِمَاتٍ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينًا بِرَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (2) بگو که آیا میدانی مراد خدا از مؤمنین مورد سکینه و آرامش در این آیه چه کسانی اند؟

إسحاق: نه ای امیر مؤمنان نمیدانم؛ شما بگوئید؟

مأمون: وقتیکه در جنگ حنین همه لشکر اسلام یکدفعه فرار کردند و جز هفت نفر از بنی هاشم کسی از همراهان پیامبر حضورش باقی نماند؛ پس تنها علی در مقابل پیامبر با شمشیر از حضرتش دفاع

ص: 32

1- سوره توبه 9/40 .

2- - سوره توبه 9/25 - 26 .

میکرد و عباس لجام مرکب پیامبر را گرفته بود و پنج نفر دیگر به پیامبر چشم دوخته بودند از ترس آنکه از ناحیه مشرکین آسیبی به حضرتش
رسد؛ تا آنکه خداوند پیامبرش را پیروزی عطا فرمود.

پس مقصود از آیه مؤمنین در آیه: «... وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ...» تنها علی میباشد که دفاع از جان شریف پیامبر میکرد و پس از آن حاضران از
بنی هاشم.

اکنون (ای إسحاق) بگو چه کسی افضل باشد، کسی که همراه پیامبر بود و از یاری حضرتش روی بر نتافت یا کسانی که فرار کرده و نقشی
نداشتند؟

إسحاق: همان کسی که خداوند آرامش را بر او نازل فرمود (یعنی علی). مأمون: ای إسحاق چه کسی افضل باشد، کسی که همراه پیامبر در
غار ثور بود یا کسی که در رختخواب پیامبر خوابید و با فداکاری آنچنانی جان پیامبر را حفظ، تا با رهائی از تعقیب و شر مشرکان پیامبر
بتوانند مراحل هجرت را طی کنند؟

خداوند بود که به پیامبرش دستور داد علی را سر جای خود بخواباند تا خود از شر مشرکان و توطئه آنها جان بدر برد.

پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی را به خوابیدن سر جایش امر کرد: در این موقع علی (علیه السلام) به گریه افتاد.

پیامبر فرمود: ای علی، چه چیز ترا به گریه در آورد، آیا از ترس مرگ به گریه در آمدی؟

علی گفت: نه سوگند بدان کسی که تو را بحق بر انگیخت ای رسول خدا، و لکن از ترس آسیب رسیدن به شما گریستم؛ راستی اگر من

بجای شما بخوابم شما جان سلامت خواهید برد؟

پیامبر فرمود: آری.

علی عرض کرد: (حال که چنین است) سمعا و طاعة؛ من با طیب خاطر، جانم را فدایت میکنم ای رسول خدا؛ سپس در خوابگاه پیامبر خوابید و با روانداز پیامبر خود را پوشانید که مشرکان نفهمند کیست و در همان اول شب پی به خارج شدن پیامبر از مدینه برند. در این موقع مشرکین از قریش -- در حالیکه شک نداشتند پیامبر است که در فراش خود خوابیده -- دورش را گرفتند (و بشرحی که در روایات مربوطه آمده پیوسته از اطراف به بدن حضرت سنگ پرانی میکردند و علی بروی خود نمی آورد و عکس العمل نشان نمی داد) و بدین گونه توطئه و هم آهنگی کردند که از هر خانواده قریشی ضربه شمشیری بر او وارد شود تا همه خانواده های قریش بطور مشترک و دسته جمعی قاتلش قلمداد شوند و بنی هاشم نتوانند خونخواهی کنند.

و این بحث و گفتگوها در حالی بود که علی می شنید و در عین حال که خود را در معرض کشتن می دید هیچگونه ترس و وحشتی از خود نشان نمیداد -- آنچنانکه رفیق پیامبر در غار ثور (یعنی ابوبکر) وحشت زده گردیده و ناله سر میداد -- بلکه پیوسته صبر و پایداری می نمود.

پس خداوند فرشتگان خود را مامور حفاظت و نگهبانی علی از تجاوز مشرکین قریش فرمود تا صبح فرا رسید؛ و چون صبح فرا رسید علی از حالت خفتن در بستر پیامبر بپا خاست.

ص: 34

در این موقع -- که به اصطلاح هواتاریک و روشن بود -- ناگهان قریشیان متوجه شدند که علی است که در خوابگاه پیامبر خوابیده بود و از پیامبر خبری نیست، آنها با نگاهی تند به علی گفتند: محمد کجاست؟

علی گفت: چه میدانم که محمد کجاست مگر محمد را به من سپرده بودید؟

قریش گفتند: ما تو را در حالی می بینیم که از دیشب تاکنون مغرور به نفس بوده ای و اینگونه خودنمایی کرده ای. (1)

ص: 35

1- توضیحا ماجرای «لیله المبيت» و خوابیدن علی در فراش پیامبر که آیه شریفه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (بقره 2/207) «و از مردم کسی باشد که جانش را بخاطر رضا و خوشنودی خدا فدا می کند.» درباره آن نازل گردیده حداقل هشتاد نفر از اعلام مفسرین و مورّخین سنی نقل کرده اند و ما از باب اختصار بذکر پانزده نفر از آنها اکتفا نموده و برای آگاهی تفصیلی بر جزئیات آنچه همه ناقلین نقل نموده اند علاقه مندان را به مصادر زیر ارجاع می دهیم .

پس ای إسحاق دانسته باش که علی افضل بود؛ و پیوسته افضلیتش رو به فزونی بود نه رو به نقص و تزلزل ، تا آنگاه که خداوند وی را به سوی خود قبض روح کرد.

ای إسحاق آیا حدیث ولایت را روایت می کنی؟

إسحاق: بلی یا امیرالمؤمنین .

مأمون: پس روایت کن.

إسحاق: پیغمبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «من كنت مولاه فعليّ مولاه»

مأمون: ای إسحاق بگو بدانم آیا رسول خدا با ایراد این حدیث واجب نفرموده است بر ابوبکر و عمر در حق علی آنچه را که واجب نکرده

ص: 36

و به دیگر عبارات مگر نه این است که پیغمبر با ایراد «حدیث ولایت» ابوبکر و عمر را تحت فرمان مقام مولویت علی (علیه السلام) قرار داده، بدون آنکه علی را تحت فرمان آندو قرار داده باشد؟

إسحاق: مردم گفته اند ایراد این حدیث در رابطه با خاطره برخورد زیدبن حارثه با علی بود که زید منکر مقام ولای علی (علیه السلام) شد، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من كنت مولاة فعلی مولاة، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»⁽¹⁾

ص: 37

1- همانطوریکه در متن اشاره شد حدیث شریف: «من كنت مولاة فعلی مولاة» جمله ای باشد که از آغاز تا انجام قضیه غدیر خم با همه خصوصیات و نقشی که پیامبر اکرم در آن نشان داد در آن خلاصه شده و همه تشریفات عید غدیر خم در حجه الوداع بمنظور اعلام این کلمه و توضیحات مربوط به آنست؛ و با تألیف و ترجمه و چاپ و نشر دهها کتاب (ویژه داستان غدیر خم از جمله ده جلد مختص به حدیث غدیر «عبقات» و دوره یازده جلدی «الغدیر» که هر یک کتابی است بی نظیر و بزرگترین سند افتخار و حقانیت شیعه. یابخش هائی از صدها کتاب که به بحث از غدیر خم اختصاص یافته) دیگر هیچ محلی و زمینه ای برای شرح و بسط حدیث «من كنت مولاة» باقی نمانده تا کسی حرف تازه ای مطرح کند و یا موضوع ناگفته و از قلم افتاده را بگوید و بنویسد. اما بنخاطر آگاهی علاقمندان به مصادر این حدیث و تعداد فراوان روایان دست اول آن و جزئیات و ویژه گیهای مربوط بدان تنها به معرفی کتابیکه در این باره متضمن و مشتمل بر تمام یا حداکثر مصادر مربوط یا مختص بدین حدیث است اکتفا می کنیم که خواستاران خود مراجعه کنند. «احقاق الحق» قاضی نورالله: ج 2 ص 426 - 465؛ ج 3 ص 322 - 327. «ملحقات احقاق»: ج 4 ص 92، 408 - 410، 437 - 443 و 447 - 450؛ ج 5 ص 35، 43، 60، 72، 77، 80، 89؛ ج 6 ص 255 - 304؛ ج 16 ص 559 - 587؛ ج 20 ص 361؛ ج 21 ص 1 - 93. جهت دیگر تعبیرات مشابه و موارد مختلف که در «فهرست ملحقات» ص 590 - 600 ذکر شده.

مأمون: پیغمبر در چه محلی این حدیث را ایراد فرمود ، مگر در برگشتن از حجه الوداع -- در محل غدیر خم -- نبود؟

إسحاق: بلی در همین تاریخ و در همین محل بود که حضرتش آن را ایراد فرمود.

مأمون: در صورتیکه زیدبن حارثه قبل از غدیر خم (که در سال دهم هجری بود) در جنگ موته کشته شد ، چگونه ایراد حدیث را در رابطه با برخورد زید با علی وانمود می کنی؟!

ای إسحاق بمن بگو اگر پسر پانزده ساله توبه مردم اعلام کند: مولای من مولای پسر عم من است و مردم هم با اینکه جاهل بحقیقت امر نیستند وی را تکذیب نکنند ، تو خود منکر آن نمیشوی که پسر را

ص: 38

از خلاف واقع گوئی منزه کنی؟

إسحاق: بلی چنین می کنم.

مأمون: ای إسحاق ، چگونه باشد که فرزندت را از خلاف واقع گوئی تنزیه و تبرئه می کنی ، اما رسول خدا را که نسبت خلاف واقع گوئی به او داده و گویند فرمود: «همچنانکه من مولای زید بن حارثه ام که در سال هشتم هجرت کشته شد ، پسر عمم علی هم فعلاً که پایان سال دهم هجری است مولای زید بن حارثه باشد.» تبرئه نمیکنی؟! وای بر شماها ، هیچگاه فقهای مورد عقیده خود را (که در حق پیغمبر دروغ بافی و اظهار نظر بیجا می کنند) اربابان خود قرار ندهید ، که خداوند جلّ ذکره در کتابش فرماید: «إِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبًا نَّهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (1)

«یهود و نصاری ، عالمان و راهبان (کناره گیران از دنیا) را معبود خود در برابر خدا قرار دادند.»

در حالیکه آنها برای علما و راهبان خود نه نماز خواندند و نه روزه گرفتند و نه پنداشتند آنها خدایان ایشان هستند ، لکن (علمای یهود و نصاری) بدانها دستور دادند و آنها هم اطاعت و فرمانبری کردند؛ پس بدینگونه معرفی شدند که عالمان و راهبان را معبود و ارباب خود قرار دادند.

سپس گفت: ای إسحاق ، آیا با حدیث «أنت منی بمنزله هارون من موسی» آشنا هستی که آن را روایت کنی و شرح دهی؟

ص: 39

إسحاق: بلی ای امیرالمؤمنین ، هم اصل آن را شنیده ام و هم برخورد به کسانی نموده ام که آن را صحیح دانسته یا انکار می کرده اند.

مأمون: کدام یک از دو دسته قبول کنندگان یا رد کنندگان در نزد تو بیشتر مورد وثوق و اطمینانند؟

إسحاق: کسانی که آن را صحیح دانسته و تلقی به قبول نموده اند.

مأمون: آیا ممکن است رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با ایراد حدیث منزلت مزاح و شوخی کرده باشد؟

إسحاق: پناه بخدا می برم از اظهار چنین نظریه ای پیرامون کلام رسول الله(صلی الله علیه و آله).

مأمون: آیا ممکن است با ایراد این حدیث ، کلامی بی معنی و بدون محتوی ایراد کرده باشد؛ پس بدان اعتنا نشود و ملاک و میزان بحث و گفتگو قرار نگیرد؟

إسحاق: باز پناه بخدا می برم از چنین قضاوتی درباره فرموده پیغمبر(صلی الله علیه و آله).

مأمون: آیا می دانید که هارون برادر پدری و مادری موسی بود؟

إسحاق: بلی چنین بوده است .

مأمون: پس بگو بدانم علی هم برادر پدری و مادری رسول خدا بود؟

إسحاق: خیر رشته برادری نسبی بین آنها نبود.

مأمون: مگر نه این باشد که هارون پیغمبر بود و علی غیر پیغمبر؟

إسحاق: بلی.

مأمون: بدین ترتیب علی فاقد هر دو رشته برادری با پیغمبر و سمت نبوت بود؛ در حالیکه هارون از هر دو مقام (برادری با موسی و نبوت)

برخوردار بود. اکنون می پرسیم: معنای «أنت منى بمنزله هارون من موسى» چیست که پیغمبر، علی را که (نه برادرش بود و نه پیغمبر بود) نسبت به خودش بمنزله هارون نسبت به موسی اعلام فرموده؟ إسحاق: (با توجه باینکه صدور این حدیث به هنگام رفتن پیغمبر به غزوه تبوک بود که علی را در مدینه به جای خود خلیفه قرار داد، پس منافقین وانمود و شایع کردند که چون بردن پیغمبر علی را به همراه خود مایه ناراحتی و سنگینی روحی آن حضرت بود و خوش نداشت او را به همراه خود ببرد وی را موظف به ماندن در مدینه کرد؛ و چون علی ازین شایعه آزرده خاطر گردید و به سراغ پیغمبر در راه تبوک رفت و ماجری را به اطلاع آن حضرت رسانید؛) پیغمبر برای طیب خاطر علی و رفع آزردهگی او این حدیث را ایراد کرد. و بطور خلاصه آنچنانکه انتظار دارید حدیث منزلت سرنوشت ساز مقام خلافت نیست.

مأمون: پس معلوم می شود پیغمبر خدا خواسته است با حرف بی معنا و بدون محتوایی خاطر علی را از آزردهگی پاک کند!

إسحاق: . . . [بر اثر رویارویی با یک چنین منطق محکمی و در ماندگی از جواب سرافکننده و ساکت شد.]

مأمون: ای إسحاق دانسته باش برای فرموده پیغمبر (صلی الله علیه و آله) «أنت منى بمنزله هارون من موسى» معنا و مقصود روشنی است و انگیزه معقولی در نظر بوده که بر مبنای آن حضرتش این کلام را صادر فرمود. إسحاق: آن معنا و مقصود چه باشد و انگیزه ابرازش چیست؟

مأمون: آن فرموده الهی است بعنوان حکایت از موسی که به برادرش

هارون گفت:

«... اٰخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَ اَصْحَابِي وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (1)

«جانشین من در میان قوم من باش و (آنهارا) اصلاح کن و از روش مفسدان پیروی مکن.»

هدف پیغمبر هم از ایراد حدیث «انت متی بمنزله...» اعلام مقام خلافت بلافصل علی بعد از خود بود نه چیز دیگری.

إسحاق: ای امیرالمؤمنین، موسی برادرش هارون را خلیفه خود قرار داد اما هارون قبل از موسی درگذشت و موسی زنده بود؛ پیغمبر اسلام هم بهنگام رفتن به جنگ علی را جانشین خود قرار داد و کاری بکار بعد از فوتش نداشت. مأمون: نه مطلب چنین نیست که گفتی.

ای إسحاق بمن خبر ده: هنگامی که موسی هارون را خلیفه خود قرار داد و به میقات و وعده گاه الهی رفت کسی از اصحابش یا از بنی اسرائیل با او همراه بود.

إسحاق: نه کسی همراهش نبود. (2)

مأمون: مگر نه این بود که موسی هارون را بر همه امت خلیفه قرار داد؟

إسحاق: بلی مطلب بدین قرار بود.

ص: 42

1- سوره اعراف 7/142 .

2- در نقل شیخ صدوق این بحث و گفتگوی مأمون را با إسحاق جواب إسحاق را بلی ذکر نموده و با توجه به رد و ایراد مأمون، متن منقول شیخ صدوق صحیح تر بنظر می رسد تا متن ابن عبد ربه .

مأمون: پس بمن خبر ده از رسول خدا که بهنگام خروج بسوی غزوه تبوک و بردن همه صحابه و بزرگان را به همراه خود جز ضعفا و زنان و کودکان کسی را بجای گذارد؟ و با این تفاوت چگونه جزئیات هر دو قضیه استخلاف موسی و رسول خدا را یکسان قلمداد می کنی و دوم را بر اول قیاس؟!

و بنظر من تأویل دیگری برای این حدیث از قرآن رسیده که هیچکس نمیتواند در باره آن احتجاج و بگو مگو کند و امید وارم ایراد آن توفیقی باشد که از جانب خدا عنایت شده باشد.

إسحاق: آن تأویل چیست و از چه قرار است ای امیرالمؤمنین؟

مأمون: فرموده خداوند است که بیانگر درخواست موسی باشد از او بدین شرح:

«وَاجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِّنْ أَهْلِي ۖ هـُـزُونََ أَخِي أَسْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا» (1)

«(پروردگارا) وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم هارون را، بوسیله او پشتم را محکم کن، و او را در کار من شریک گردان، تا ترا بطور فراوان تسبیح گوئیم و ترا بسیار یاد کنیم همانا که تو (همیشه) از ح-ال ما آگاه بوده ای.»

و بعدا فرموده پیغمبر که با روی سخن به علی چنین فرمود: «فَأَنْتَ مَنِّي يَا عَلِيُّ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، وَزِيرِي مِنْ أَهْلِي، وَأَخِي أَسْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي، كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا.»

ص: 43

آنچه را که موسی از خدا برای هارون درخواست کرد و در صورت اجابت ملتزم به تسبیح گوئی و فراوانی ذکر خدا شد، پیامبر هم علی را بدان مخاطب قرار داد و فرمود: ای علی تو از جانب من همانند هارون هستی از جانب موسی، وزیری از خاندان منی و برادرم که بوسیله آن پشتم را محکم کنم و وی را شریک د امر خود نمائیم تا بطور فراوان خدا را تسبیح گوئیم و بسیار بیاد او باشیم.

پس با این وصف کسی می تواند غیر از آنچه این دو آیه و حدیث (که بیانگر همدردی علی با هارون است و گویای مقام وزارت علی در حال حیات پیغمبر و خلافت بعد از او آن حضرت) چیز دیگری وانمود و جاناندازی کند.

و چگونه می تواند فرموده پیغمبر را باطل و بی معنی قلمداد نماید؟! (1)

ص: 44

1- توضیحا جلد دوم کتاب بی نظیر و پرمحتوای «عبارات الانوار» آیت اله محقق مرحوم میرحامد حسین، ویژه بحث و بررسی پیرامون سند حدیث شریف منزلت و دلالت آن بر خلافت بلافصل امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که از هشتاد و هشت کتاب و مصدر حدیثی، تفسیری، تاریخی، رجالی و کلامی اهل تسنن آنرا (با ایراد متن نوشته های هر یک از ناقلین حدیث) نقل و با اقامه چهل دلیل منطقی بر مبنای ضوابط حدیث شناسی و تاریخی و رجالی آنها، حدیث منزلت را بیانگر مسلم مقام خلافت مطلقه و بلافصل آن حضرت اعلام و خاطر نشان فرموده. این جلد از عبارات برای دومین بار با مقدمه ای کوتاه و فهرست مندرجات آن بقلم این حقیر بسال 66 شمسی وسیله کتابخانه امام امیرالمؤمنین اصفهان در 977 صفحه بقطع وزیری تجدید چاپ شد. نیز اینجانب را کتابی است عربی بنام «حدیث المنزله عند اهل السنه» که (علی رغم تخطئه مخالفین، دلالت حدیث منزلت را بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بر مبنای صدور آن فقط در غزوه تبوک) شامل اثبات تاریخی و حدیثی ایراد این حدیث بزبان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در بیست و سه مورد -- از جمله در راه غزوه تبوک -- می باشد و مجموعاً حدود 500 مصدر از مصادر نامبرده اهل تسنن و تعداد 59 صحابه و راوی بلاواسطه در نقل حدیث از رسول خدا، آن را نقل و تنظیم نموده، و امید است بیاری خدا توفیق چاپ و نشر آن هر چه زودتر فراهم، تا در اختیار محققان و علاقمندان قرار گیرد.

بدینگونه و بدین شرح مجلس به درازا کشید و روز به ارتفاع و بلندی درآمد.

درینموقع یحیی بن اکثم قاضی ، روی سخن به مأمون کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین ، برای کسی که خدا در حقش اراده خیر نموده حق را واضح و هویدا کردی و آنچه را که کسی نتواند دفع کند اثبات نمودی. آنگاه مأمون روی سخن باماها نمود و گفت: نظر شما چیست و شما در رابطه با این بحث و گفتگو چه می گوئید؟

پس ما همه گفتیم: ما همان را می گوئیم که امیرالمؤمنین اعزه الله می گوید.

مأمون گفت: واللّه اگر نه این بود که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: «أقبلوا القول من الناس -- پذیرید آنچه را که مردم می گویند. --» من گفتار شما را (که می گوئید همان را که امیرالمؤمنین گوید ما هم می گوئیم) باور نمی کردم و نمی پذیرفتم (و راستی هم حرف آنها

و

ص: 45

رهروان راه آنها باورکردنی و پذیرفتنی نبوده و نخواهد بود.)

سپس گفت: بارالها من از روی نصیحت با آنها بسخن پرداختم. و مجلس مناظره پایان یافت.

اکنون با توجه به ترجمه این مناظره که به نظر خوانندگان ارجمند رسید، می گوئیم: تنها بر اساس همین مناظره که بطور واضح مثبت و بیانگر بیراهه روی اهل تسنن است (از روی قصور یا تقصیر) در شناخت خلفای راستین و امامان بر حق و شایسته بعد از پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، شکی نیست که:

مثل مأمون الرشید عباسی (با طرح و شالوده ریزی یک چنین بحث و مناظره جالب و منطقی -- که در افضلیت و حق تقدم همه جانبه علی (علیه السلام) خلاصه شده و در عین حال راه گشای شناخت امامان و خلفای واجد شرایط امامت و خلافت بعد از علی (علیه السلام) است، که چه افرادی بر مبنای چه ضوابطی می توانند متصدی مقام امامت و خلافت شوند --).

و همانند علمای حاضر در مجلس مأمون بر حسب متن شیخ صدوق (که خود عهده دار طرف مناظره بودند - یا دست کم طبق متن ابن عبد ربه شاهد و شنوای حرفهای مأمون و إسحاق بودند و حقانیت علی در امر خلافت بعد از پیغمبر بر آنها ثابت و مسلم شد).

و در مرحله بعد، ابن عبد ربه (که قبل از همه علمای سنی و شیعه به

ص: 46

ثبت و ضبط این مناظره مدلل و منطقی پرداخته و در درازای حدود یازده قرن یک چنین اثر ارزنده ای را بیادگار گذارده).

و در مرحله چهارم دیگر افرادی از قبیل نامبردگان (که کتابهای فراوان علمی و حدیثی و تاریخی پیرامون فضائل علی و مظلومیت آن بزرگ مظلوم تاریخ نوشتند و در عین حال خود از پیروی علی و گرایش به تشیع او سرباز زدند و شانه خالی کردند).

همه و همه در روز قیامت و در صحنه حسابرسی - قبل از همه قاصرین و مقصرین و بیش از همه بیراهه روان - دست به گریبان مجازات و کیفر حق کشی خلفای بر حق بعد از پیغمبر و امامان معصوم و واجد شرایط خواهند بود. ناگفته پیداست که این سرنوشت شوم و غیر قابل انکار نامبردگان، بدلیل گفتن و شنیدن و نوشتن و آگاهی بر حقایقی است که خود عملاً آنها را بدست فراموشی و بی تفاوتی و غرض ورزی و تعصب سپرده و ترتیب اثر عقیدتی و عملی بدانها ندادند.

و مزید بر علت، دیگران هم فریب آنها را خوردند و به بیراهه روی مبتلا و بدان ادامه داده و می دهند.

اکنون بنگرید قرآن مجید در این زمینه چه می گوید.

قرآن مجید فرماید:

«يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا-لَيْتَنَا اطَّعْنَا اللَّهَ-وَ اطَّعْنَا الرَّسُولَ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا اطَّعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا رَبَّنَا آتِهِمْ

ص: 47

ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا»(1)

«در آن روز که صورتهای آنها در آتش دوزخ دگرگون می شود(از کار خود پشیمان خواهند شد) و گویند: ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم. و می گویند: پروردگارا ما از رؤسا و بزرگان خود اطاعت نمودیم پس ما را گمراه ساختند؛ پروردگارا آنها را از عذاب دو چندان ده و آنها را لعنت فرما ، لعنتی بزرگ.»

البته همچنانکه از آیه قبل استفاده می شود ظاهراین آیات گویای سرنوشت کفار است ولی افراد و گروههای بظاهر مسلمان هم طبق مضمون آیه اول و دوم (بر اثر سرپیچی از دستورات خدا و پیامبرش و پیروی بیجا از رؤسا و رهبران دروغین خود) مشمول کلام الهی واقع خواهند شد.

وَالسَّلَامَ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ مَ فقیه ایمانی

ص: 48

1- سوره احزاب 33/66 - 68 .

« مناظره مأمون عباسی » با چهل نفر از علمای سنّی بر اساس متن مندرج در « عقدالفرید » ابن عبدالربّه ترجمه: مهدی فقیه ایمانی

ص: 49

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

